

سردار جوانان پیشت و پرچمدار صلح و همبستگی

حضرت حسن مجتبی

رضی الله عنه وجزاه الله منا و عن جميع المسلمين خير الجزاء

[بخش دوم و پایانی]

حبیب الله مرجانی

آن یکی شمع شبستان حرم / حافظ جمعیت خیرالأمم

تا نشیند آتش پیکار و کین / پشت پا زد بر سر تاج و نگین (اقبال لاهوری)

اشاره: سیرت حضرت حسن مجتبی، صفحه روشنی از تاریخ صدر اسلام است که در آن زندگی‌ای پاک و پسندیده، همراه با فهم دقیق و عمیق از دین متجلی است؛ زندگی‌ای که از انوار نبوت پرتو گرفته و همواره فراراه رهبران، مصلحان، دعوتگران، اندیشمندان جامعه اسلامی و توده‌های مسلمان در قرون بعدی بوده است. او که در شهر پیامبر و در خانه حضرت فاطمه و علی - رضی الله عنهما - چشم به جهان گشود و با محبت‌ها و نوازش‌های خاتم پیامبران - صلی الله علیه وسلم - کودکی را سپری کرد و در دوران خلفای راشدین به جوانی و پختگی رسید. او که رسول خدا در سیمایش ستاره‌ای بلند و درخشان و در قلبش اشتیاق فراوان به صلح و همبستگی در میان امت اسلامی را دید و او را با لقب «سید» نواخت و نوید تحقق طرح اصلاحی بزرگی را توسط او داد؛ اقدامی که سیادت و سروری حقیقی‌اش را بیش از پیش اثبات کرد، معجزه پیش‌گویی رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - را متحقق ساخت، آشوب‌طلبان و کج‌اندیشان را ناکام گذاشت، دروازه اختلافات را بست و ابواب فتوحات گسترده اسلامی را گشود. در عصر حاضر که اختلاف بین رهبران و دولت‌مردان کشورهای اسلامی و احزاب و گروه‌های سیاسی بزرگ‌ترین عامل تشتت داخلی و آسیب‌پذیری خارجی است، سیرت و سلوک حضرت حسن مجتبی - رضی الله عنه - راهکار مناسبی برای رهایی از بحران اختلاف و چنددستگی، و جلوگیری از اتلاف توانمندی‌ها و استعدادها در محل غیرمناسب است.

شهادت علی مرتضی

به روایت کتب معتبر تاریخی اهل سنت، از جمله «تاریخ البدایه و النهایه» اثر علامه ابن کثیر دمشقی، حضرت علی - رضی الله عنه - در سحرگاه روز جمعه، هفدهم رمضان سال چهلم هجری، درحالی که قصد اقامه نماز صبح در مسجد جامع کوفه داشت، در حمله ناجوانمردانه و غافلگیرانه ابن ملجم خارجی و با شمشیر زهرآلودش زخمی شد (ابن کثیر، البدایه و النهایه: ۵۴۴/۷)، و دو شب پس آن، شب یکشنبه نوزدهم رمضان، در ۶۳ سالگی به شهادت رسید. (همان: ۵۵۰) حضرت حسن بر جنازه پدر نماز خواند؛ سپس پیکر مطهر ایشان را از خوف تعرض خوارج در دارالإماره کوفه به خاک سپردند. (همان: ۵۴۸)

سیدنا علی - رضی الله عنه - قبل از شهادتش به حضرت حسن و حسین و دیگر اهل و فرزندان وصیت کرد؛ متن وصیت ایشان به روایت تاریخ طبری و تاریخ البدایه و النهایه از قرار ذیل است:

«بسم الله الرحمن الرحيم! هذا ما أوصی به علی بن ابی طالب أنه يشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له و أن محمدا عبده و رسوله، أرسله

بالمهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون، إن صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک أمرت و أنا أول المسلمین. أوصیک یا حسن و جمیع ولدی و من بلغه کتابی بتقوی الله ربکم و لا تموتن إلا و أنتم مسلمون، و اعصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا، فإنی سمعت أبالقاسم - صلی الله علیه وسلم - یقول: «إن صلاح ذات البین أفضل من عامة الصلاة و الصیام». أنظروا إلی ذوی أرحامکم فصلوا لیهون الله علیکم الحساب. الله الله فی الأیتام فلا تغفوا [و تعنوا] أفواهم و لا یضیعن بحضر تکم. و الله الله فی جیرانکم فإنهم وصیة نبیکم، مازال یوصی بهم حتی ظننا أنه سیورتهم. و الله الله فی القرآن فلا یسبقنکم إلی العمل به غیرکم. و الله الله فی الصلاة فإنها عمود دینکم. و الله الله فی بیت ربکم فلا یخلون منکم ما یقیمت فإنه إن ترک لم تتأظروا. و الله الله فی شهر رمضان فإن صیامه جنة من النار. و الله الله فی الجهاد فی سبیل الله بأموالکم و أنفسکم. و الله الله فی الزکاة فإنها تطفیء غضب الرب. و الله الله فی ذمة نبیکم لا تظلمن بین ظهرانیکم. و الله الله فی أصحاب نبیکم فإن رسول الله - صلی الله علیه وسلم - أوصی بهم. و الله الله فی الفقراء و المساکین فأشکروهم فی

معاشکم. و الله الله فیما ملک ایمانکم فإن آخر ما تکلم به رسول الله - صلی الله علیه وسلم - أن قال: «أوصیکم بالضعیفین نسانکم و ما ملکت ایمانکم» الصلاة الصلاة، لا تخافن فی الله لومة لائم یکفیکم من أراکم و بغی علیکم. و قولوا للناس حسنا كما أمرکم الله و لا تترکوا الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر، فیولی الأمر شرارکم ثم تدعون فلا یستجاب لکم، و علیکم بالتواصل و التبادل، و إیاکم و التدابر و التقاطع و التفرق، و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الإثم و العداون و اتقوا الله إن الله شدید العقاب، حفظکم الله من أهل بیت، و حفظ علیکم نبیکم، أستودعکم الله و أقرأ علیکم السلام و رحمة الله». (تاریخ طبری: ۶۴/۶. البدایه و النهایه: ۵۴۵/۷-۵۴۶)

نکات بارز این وصیت‌نامه عبارت است از:

۱. شهادت به وحدانیت و توحید باری تعالی،
۲. اقرار به رسالت پیامبر اسلام، اعلان برتری و غلبه دین اسلام بر ادیان و آیین‌های دیگر، و تأکید بر اخلاص عمل در تمام شئون زندگی؛
۳. توصیه به تقوا و پایبندی به احکام اسلام در لحظه لحظه زندگی تادم مرگ؛
۴. توصیه به صلوة رحم، الهی و پرهیز از تفرقه؛
۵. مواسات و همدردی با ایتم، و ادای حقوق

همسایگان؛ ۵. پیشگام بودن در عمل به قرآن، پایبندی به اقامه نماز، دل دادن به زیارت خانه خدا و ادای حج و عمره، پایبندی به روزه رمضان و استفاده از برکات این ماه مبارک، جهاد در راه خدا با جان و مال، و ادای زکات؛ ۶. پاسداری از دین و میراث نبوت؛ ۷. تأکید بر پاسداری از حرمت صحابه و یاران پیامبر و مجال ندادن به بدخواهان و بدگویان آنان؛ ۸. رسیدگی به فقرا و مساکین و همکاری با آنان؛ ۹. رعایت حقوق زیردستان و زنان؛ ۱۰. در بیان حق و حقیقت از کسی واهمه نداشتن؛ ۱۱. سخنان نیکو بر زبان آوردن و به امر به معروف و نهی از منکر پایبند بودن؛ ۱۲. برقراری ارتباط با دیگران، و بذل و بخشش کردن؛ ۱۳. پرهیز از پشت کردن، قطع رابطه کردن و چنددستگی؛ ۴. تعاون و همکاری در امور خیر و کارهای خدایسندانه، و عدم تعاون در امور آلوده به گناه و ظلم و بی عدالتی؛ ۱۵. دعای خیر برای اهل بیت نبوی.

بیعت خلافت حسن مجتبی

در آخرین روزهای زندگی حضرت علی، گروهی از مردم نزد ایشان حاضر شدند و گفتند: ای امیرمؤمنان! آیا کسی را برای خلافت پس از خود تعیین نمی کنید؟ ایشان پاسخ دادند: خیر! همان طور که رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - شما را به خودتان وا گذاشت، من نیز شما را به خودتان وامی گذارم؛ اگر خداوند به شما اراده خیر داشته باشد، شما را بر انتخاب بهترین تان متفق می گرداند همان گونه که بعد از رسول خدا شما را بر انتخاب بهترین تان (حضرت ابوبکر صدیق) متفق گردانید. (ندوی، المرتضی: ۳۰۱)

از این روایت معلوم می شود که حضرت علی - کرم الله وجهه - حضرت حسن را به عنوان جانشین خویش تعیین نکرد و مردم را در انتخاب خلیفه آزاد گذاشت، و نیز ثابت می شود که هیچ نصی دال بر انتصاب حضرت حسن برای خلافت یا امامت وجود نداشته است، چرا که اگر چنین می بود حضرت حسن برای اثبات خلافتش به آن استدلال می کرد و هرگز با وجود نص از خلافت کناره گیری و با معاویه - رضی الله عنه - صلح و بیعت نمی کرد. و نیز اگر پس از ایشان نصی برای اثبات خلافت یا امامت برای حضرت حسین می بود، هرگز حضرت حسن حق برادرش را

نادیده نمی گرفت و دست بیعت در دستان حضرت معاویه نمی گذاشت. همچنین حضرت حسین - رضی الله عنه - پس از وفات برادرش حسن بر بیعت با معاویه باقی نمی ماند و هنگامی که کوفیان از او دعوت به شورش علیه معاویه کردند، این دعوت را رد نمی کرد و نمی گفت: بین ما عهد و پیمانی است که نباید شکسته شود. حتی پس از وفات معاویه هرگز حسین ادعای خلافت نکرد و فقط برای مبارزه با ظلم در مقابل یزید قیام کرد تا اینکه در صحرای کربلا به شهادت رسید. از همه این مطالب درمی یابیم که حضرت حسن معتقد به شورا در تعیین خلیفه بود و به همین دلیل هنگام صلح با معاویه شرط کرد که پس از ایشان خلیفه توسط شورای مسلمین تعیین شود. (صلابی، الحسن بن علی بن ابی طالب: ۱۸۴، به نقل از تطور الفکر السیاسی الشیعی من الشوری الی ولایة الفقیه اثر احمد الکاتب، ص ۱۷ و ۱۸)

به حال پس از شهادت حضرت علی، مردم حضرت حسن را به عنوان خلیفه مسلمین انتخاب و با ایشان بیعت کردند. قیس بن سعد بن عباده اولین کسی بود که دستش را برای بیعت با حضرت حسن دراز کرد و حضرت حسن از او بر کتاب الله و سنت رسول الله بیعت گرفت و سپس بقیه مردم با ایشان بیعت کردند. (ابن کثیر، البدایه و النهایه: ۶۱۶/۷)

امیرالمؤمنین حضرت حسن بن علی مدت هفت ماه و به روایتی هشت ماه و در یک روایت شش ماه خلیفه مسلمانان بود و حجاز، یمن، عراق و ... تحت حکم ایشان بودند و این مدت به تصریح بسیاری از علمای بزرگ جهان اسلام جزء دوره خلافت راشد بوده است؛ زیرا با افزودن این چند ماه به مجموع مدت زمان خلافت خلفای اربعه، مدت ۳۰ سالی که در حدیث آمده است، تکمیل می شود. رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: «الخلافة فی امتی ثلاثون سنة ثم ملک بعد ذالک» [سنن ترمذی: ۲۲۲۶]؛ خلافت در امت من سی سال است، پس از آن پادشاهی است. ابن کثیر در شرح این حدیث می نویسد: سی سال با خلافت حضرت حسن بن علی کامل می شود؛ زیرا ایشان در ربیع الأول سال ۴۱ هجری به نفع معاویه از خلافت کناره گرفت و در همین ایام سی سال کامل از وفات رسول الله - صلی الله علیه وسلم - می گذشت. آن حضرت

در ربیع الأول سال ۱۱ هجری وفات کرد و این خود از دلایل نبوت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - است. (صلابی، الحسن بن علی بن ابی طالب: ۱۸۶) در نتیجه حضرت حسن بنا بر عقیده اهل سنت و جماعت پنجمین خلیفه راشد است.

صلح با معاویه

حضرت حسن در مدت کوتاه خلافتش توانست به لشکر عراق انسجام خاصی بخشیده و امرای سپاه و فرماندهان جنگی را به خوبی در کنارش نگه دارد و با وجود نفوذ شخصیتی اش از نظر سیاسی، لشکری، اخلاقی و دینی و وجود فرماندهان بانفوذی همچون قیس بن سعد بن عباده، حاتم بن عدی طائی و ... می توانست به راحتی درصد نبرد با اهل شام برآید و آنان را تحت حکم خویش درآورد، اما شخصا تمایلی به این کار نداشت، بلکه همواره به خاطر حفاظت از خونهای مسلمانان، وحدت بخشیدن به صفوف امت، زهد و استغنائش نسبت به حکمرانی و شوق و رغبتش به آخرت، تمایل به صلح و آشتی داشت. ایشان اولین خلیفه در تاریخ اسلام است که از منصب خویش کناره گیری کرد و طرح بزرگ صلح را با موفقیت تمام به اجرا درآورد و پیش گویی رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - را متحقق ساخت.

برای واضح شدن جریان صلح به مراحلی که منجر به معاهده نهایی صلح گردید، اشاره می کنیم:

مرحله نخست: دعای رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - برای حضرت حسن که خداوند به وسیله او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح ایجاد کند. علامه ندوی می نویسد: این دعا تنها یک پیش بینی معمولی درباره حسن بن علی - رضی الله عنه - نبود بلکه ارشادی بود که سرمشق زندگی و تفکر آینده حضرت حسن قرار گرفت و در اعماق وجود او جای گرفت و به عنوان وصیتی از جانب جد بزرگوارش، رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - سرلوحه زندگیش بود. نتایج این تأثیر فکری در موضع گیری ها و آرا و نظریات ایشان در جریان خلافت پدرش و جنگ های جمل و صفین به خوبی ظاهر شد. طبق این پیش بینی رسول خدا که «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يَصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ همانا این فرزندم سید و سردار است و امید

گفت: حسن بن علی را دستگیر کن و در قید و بند به سوی معاویه بفرست و از او امان بخواه. عمویش گفت: خداوند تو را رسوا کند این چه سخن زشتی است که به زبان می‌آوری، آیا به فرزند دختر رسول خدا خیانت کنم؟ [البدایه و النهایه: ۶۱۶/۷]

مرحله ششم: آغاز مذاکرات صلح بین حضرت حسن و حضرت معاویه و وقوع صلح در بین ایشان. امام بخاری - رحمه الله - در کتاب صحیحش، از طریق حسن بصری، آن لحظه از تاریخ امت اسلامی را که در آن دو گروه بزرگ مسلمان با هم روبه‌رو شدند، این‌گونه روایت می‌کند: به‌خدا قسم حسن بن علی با لشکریهایی همانند کوه‌ها از معاویه و لشکر شام استقبال کرد. عمرو بن عاص گفت: من لشکریهایی را می‌بینم که بر نخواهند گشت مگر پس از اینکه حریف‌شان را نابود کنند. معاویه - که به خدا قسم بهترین آن دو مرد بود - گفت: ای عمرو! اگر این‌ها آنان را بکشند و آنان این‌ها را از بین ببرند، دیگر چه کسی به امور مردم رسیدگی خواهد کرد؟ چه کسی فرزندان، زنان و اموالشان را سرپرستی خواهد کرد؟ آن‌گاه دو نفر از قریش از قبیله بنی‌عبدالشمس به نام‌های عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر را به‌سوی حضرت حسن فرستاد و به آنان گفت: نزد وی بروید و با وی صحبت کرده و صلح را عرضه کنید و از ایشان بخواهید این امر را بپذیرد. آنان نزد حضرت حسن آمده و درخواست صلح را مطرح کردند. حضرت حسن به آنان گفت: ما بنی‌عبدالطلب در این مال (بیت‌المال) تصرفاتی کرده‌ایم (یعنی در جاهایی که صلاح دانسته‌ایم از بیت‌المال خرج کرده‌ایم. چنان نشود که پس صلح و واگذار کردن امور مسلمانان به معاویه، مورد بازخواست قرار گیریم)؛ دیگر این‌که این امت در خون‌های خودش فرورفته است [پس باید کاری کرد که جلوی این خونریزی‌ها گرفته شود]. نمایندگان معاویه گفتند: معاویه نیز فلان و فلان شرط را عرضه می‌کند و درخواست صلح دارد. حضرت حسن فرمود: چه کسی وفای معاویه را به این عهد ضمانت می‌کند؟ عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر گفتند: ما ضمانت می‌کنیم. هرچه حضرت حسن درخواست کرد، آن‌دو گفتند: ما ضمانت می‌کنیم. و نهایتاً این مذاکرات به صلح بین حضرت حسن و حضرت معاویه منتهی شد. حسن بصری در

فرمود: ای اهل عراق! درباره ما از خداوند بترسید، زیرا ما امرا و مهمانان شمایم و ما همان اهل بیت هستیم که خداوند درباره‌شان فرموده است: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» تا اینکه همه اهل مسجد به گریه افتادند. (صلاهی، الحسن بن علی بن ابی‌طالب: ۳۲۹)

مرحله چهارم: حضرت حسن پس از اصرار شدید اهل کوفه و تقاضاهای مصرانه قیس بن سعد به‌سوی شام حرکت کرد و قیس را در رأس سپاهی ۱۲ هزار نفری قبل از خود به محل مسکن فرستاد و خود با سپاهش در پی آنان حرکت کرد و در نزدیکی مدائن اتراق کرد. این حرکت غالباً در ماه صفر سال ۴۱ هجری صورت گرفت. (همان: ۳۳۰)

مرحله پنجم: حضرت معاویه نیز با شنیدن خبر لشکرکشی اهل عراق از شام حرکت کرد و در محل جسر منبج فرود آمد، سپس از آن‌جا به‌سوی مسکن روانه شد تا اینکه پس از پنج شبانه‌روز به مسکن رسید. البته حضرت معاویه به‌علت جراحت سختی که در حادثه ترورش توسط خوارج هم‌زمان با روز ضربه خوردن حضرت علی - رضی‌الله‌عنه - برداشته بود، مدت طولانی‌ای بستری بود و به همین دلیل با تأخیر حرکت کرده بود.

در این میان که حضرت حسن در مدائن بود، ناگاه فردی از اهل عراق فریاد زد که قیس بن سعد کشته شده است. با انتشار این شایعه، هرج‌ومرج در لشکر به‌وجود آمد و سست‌نصری و عدم استقامت عراقیان بار دیگر ظاهر شد و افرادی از سپاه عراق به خیمه‌های حضرت حسن هجوم آوردند و اموال موجود در خیمه‌ها را به غارت بردند، حتی زیرانداز را از زیر پای حضرت حسن کشیده و به سرقت بردند و ایشان را نیز زخمی کردند.

حضرت حسن با مشاهده این وضع اسف‌بار، از سپاهیان‌ش رنجیده خاطر گردید و با ناراحتی در حالی که زخمی بود سوار بر اسبش به سوی قصر مدائن رفت. این اقدام اهل عراق، انگیزه صلح را در ذهن حضرت حسن تقویت کرد. والی مدائن در آن زمان سعد بن مسعود ثقفی - عموی مختار ثقفی - بود. وقتی حسن در قصر استقرار یافت، مختار بن ابی‌عبید ثقفی نزد عمویش سعد آمد و گفت: آیا می‌خواهی به مقام و ثروت برسی؟ او گفت: منظور چیست؟ مختار

است خداوند به‌وسیله او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح برقرار نماید» (صحیح بخاری: ۷۱۰۹) سیادت و سرداری حضرت حسن به اثبات رسید و این صلح شایسته‌ترین کاری بود که ایشان انجام داد. و اگر صلح با معاویه امر مستحسن و پسندیده‌ای نمی‌بود هرگز رسول خدا - صلی‌الله‌علیه و سلم - به‌خاطر این کار ایشان را نمی‌ستود.

مرحله دوم: هنگام بیعت مردم با حضرت حسن برای خلافت، ایشان شرط عجیبی را بیان کرد که بدون آن بیعت اهل عراق پذیرفته نبود و آن اینکه فرمود: «والله لا أبایعکم إلا علی ما أقول لکم! قالوا ما هو؟ قال: تسالمون من سالمت و تحاربون من حاربت»؛ به‌خدا قسم با شما بیعت نمی‌کنم مگر به یک شرط! گفتند: چه شرطی؟ فرمود: با هر کس من صلح کردم شما نیز صلح کنید، و با هر کس من جنگیدم شما نیز بجنگید. (صلاهی، الحسن بن علی بن ابی‌طالب: ۳۲۸) از این روایت معلوم می‌شود که حضرت حسن از آغاز خلافتش نیت صلح را در سر داشت و از همان ابتدا اهل عراق را برای این امر آماده می‌کرد.

مرحله سوم: پس از اینکه اهل عراق از نیت حضرت حسن برای صلح با حضرت معاویه اطلاع یافتند، از ایشان ناراحت شدند و گفتند: این رفیق شما نیست و نمی‌خواهد بجنگد. (طبری: ۱۶۲/۵) علامه ابن‌کثیر در تاریخ البدایه و النهایه می‌نویسد: اهل عراق حسن بن علی را برگزیدند تا به فرماندهی ایشان با اهل شام بجنگد، اما به مقصود خود نرسیدند. در این باره خودشان مقصر بودند، زیرا آرای متفاوتی داشتند و از رهبران خود اطاعت نمی‌کردند، و اگر حقیقتاً درک می‌کردند که خداوند چه نعمت بزرگی را به آنان داده است و آنان را به بیعت با نوه رسول خدا، سردار جوانان بهشت و یکی از دانشمندان صحابه مشرف کرده است، قدر آن را می‌دانستند. (البدایه و النهایه: ۶۱۸/۷) اما بعکس تصمیم به ترور ایشان گرفتند و این اولین اقدام‌شان برای ترور حضرت حسن اندکی پس از بیعت خلافت بود. در روایت ابی‌جمیله در طبقات ابن‌سعد آمده است: پس از گذشت مدت کوتاهی از انتخاب حضرت حسن برای خلافت، ایشان در حال نماز در سجده بود که فردی با خنجر به ایشان حمله و از ناحیه لگن ایشان را زخمی کرد که بعد از چند ماه التیام یافت. ایشان پس از این واقعه بر سر منبر مسجد کوفه خطبه‌ای ایراد کرد و

ادامه روایت می گوید: از ابابکره شنیدم که می گفت: «رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - را بالای منبر دیدم در حالی که حسن بن علی در کنار ایشان بود. آن حضرت گاهی به حضرات نگاه می کرد و گاهی به چهره حسین؛ سپس فرمود: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَ لَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يَصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فَرِيقَيْنِ عَظِيمَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛ این فرزند من و والامقام است، و امید است خداوند توسط او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح و آشتی برقرار کند.

(صحیح بخاری: ش ۷۱۰۹)

علامه ابن حجر عسقلانی - رحمه الله - از این حدیث، موارد زیر را استنباط کرده است:

۱- ظهور یکی از دلایل نبوت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - با تحقق پیش گویی آن حضرت؛

۲- منقبت و جایگاه بلند حضرت حسن؛ زیرا او خلافت را به خاطر ضعف و کمی تعداد یا هر علت دیگری رها نکرد، بلکه به خاطر اینکه رضایت الهی را در حفاظت خون های مسلمانان می دید و این امر را به مصلحت دین و امت اسلامی می پنداشت، صلح را پذیرفت؛

۳- در حدیث رد محکمی است بر ادعای پوچ خوارج که حکم به تکفیر حضرت علی و یارانش و حضرت معاویه و یارانش می دادند؛ زیرا پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - فرمودند که این صلح بین دو گروه از مسلمانان صورت خواهد گرفت؛

۴- بیان فضیلت اصلاح بین الناس و حفاظت از خون مسلمانان؛

۵- دلالت بر رأفت حضرت معاویه بر رعیت و شفقتش بر مسلمانان و عاقبت اندیشی ایشان نسبت به امور آنان؛

۶- جواز خلافت مفضول با وجود شخص افضل؛ یعنی با وجود شخصیت هایی چون حضرت حسن بن علی، سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید - که این دو از اصحاب بدر بودند - با حضرت معاویه بیعت شد؛

۷- جواز کناره گیری خلیفه و حاکم از خلافت و حکومت در صورتی که مصلحت امت و ملت در آن باشد؛

۸- سیادت و سروری واقعی از آن کسی است که به مردم نفع برساند و در راستای صلح و همبستگی در میان آنان گام بردارد.

(عسقلانی، فتح الباری: ۱۳/۸۳-۸۴)

چنین روایتی در طبقات ابن سعد نیز وجود دارد که مؤید اقدام هر دو جانب برای

صلح است.

مرحله هفتم: پس از مذاکرات موفقیت آمیز صلح بین حسن و معاویه رضی الله عنهما، حضرت حسن خواست اذهان یاران و لشکریانش را برای پذیرش صلح آماده کند؛ بدین منظور در میان آنان به سخنرانی پرداخت و چگونگی مصالحه با معاویه را تشریح کرد. در اثنای خطبه عده ای از لشکریانش به قصد کشتش به ایشان حمله ور شدند.

حضرت حسن در خطبه اش گفت: امیدوارم خیرخواه ترین مردم برای خلق خدا باشم. من هرگز نسبت به کسی کینه و عداوت نداشته ام. بدانید اتحاد و همبستگی که شما آن را نمی پسندید، بهتر از تفرقه و اختلافی است که آن را دوست می دارید. من از خودتان برای شما خیرخواه ترم، پس با تصمیم من مخالفت نکنید و علیه من سخن نگویند.

در این هنگام مردم به همدیگر نگاه کردند و گفتند: به خدا قسم می خواهد با معاویه صلح کند و سست و بی اراده شده است. آن گاه گروهی به او حمله کردند و ردایش را از روی دوشش برداشتند به نحوی که فقط شمشیرش بر شانه اش آویزان ماند. حضرت حسن از این واکنش لشکریانش بسیار ناراحت شد و سوار بر اسبش در میان لشکر به راه افتاد. عده ای از عجز و ناتوانی اش سخن می گفتند و عده ای او را از این اقدام منع می کردند. در این میان فردی از طائفه بنی اسد به نام جراح بن سنان که تفکوری خارجی داشت به حضرت حسن نزدیک شد و افسار اسبش را گرفت و با تیشه ای به ایشان حمله کرد و در حالی که می گفت: ای حسن تو نیز همانند پدرت مشرک شده ای! چنان ضربه ای به ران ایشان زد که تا استخوان شکافته شد. بالاخره او را از حضرت حسن دور کرده و به سزای عملش رساندند، و حضرت حسن را به طرف کاخ سفید مدائن بردند. (صلابی، الحسن بن علی بن ابی طالب: ۳۳۶، به نقل از انساب الأشراف بلاذری)

در طبقات ابن سعد آمده است که حسن بن علی سران لشکرش را در قصر مدائن جمع کرد و خطاب به آنان گفت: ای اهل عراق سه مسئله از جانب شما مرا غمگین و رنجیده خاطر کرده است که هرگز نمی توانم خود را تسلی دهم. کشتن پدرم، زخمی کردن خودم، و ربودن اموال. درحالی که شما با من بیعت کرده بودید که با هر که صلح کنم

صلح کنید، و با هر که جنگیدم بجنگید. اینک من با معاویه صلح و بیعت کرده ام، پس از او حرف شنوی داشته باشید و او را اطاعت کنید. (ابن سعد، طبقات: ۴۳/۵، ترجمه فارسی محمود مهدوی دامغانی)

حضرت حسین - رضی الله عنه - پس از شنیدن خبر صلح، از این امر ابراز ناراضی کرد، اما بعد از اینکه پافشاری حضرت حسن را بر این موضع دید، به تصمیم ایشان رضایت داد و تابع رأی ایشان شد. (همان) قیس بن سعد نیز با شنیدن خبر صلح بسیار ناراحت شد و ابتدا از اطاعت هر دو (حسن و معاویه) بیرون آمد و با عده ای به ناحیه ای منزوی شد، اما پس از مدتی دوباره بازگشت و با حضرت معاویه بیعت کرد. (البدایه و النهایه: ۱۶/۸)

مرحله هشتم: پس از انعقاد صلح، حضرت حسن از منصب خلافت کناره گیری و امور مسلمانان را به حضرت معاویه واگذار کرد و از مدائن به کوفه رفت. حضرت معاویه نیز عازم کوفه شد و در محلی به نام نخيله در نزدیکی کوفه با حضرت حسن ملاقات کرد و در این ملاقات حضرت حسن رسماً با حضرت معاویه بیعت کرد. (صلابی، الحسن بن علی بن ابی طالب: ۳۳۹-۳۴۰)

خلاصه این که حضرت حسن به خاطر مصلحت امت اسلامی، جلوگیری از ریخته شدن خون مسلمانان، ایجاد اتحاد و همبستگی در بین امت اسلامی و پایان دادن به جنگ داخلی اقدام به پذیرش صلح کرد. این واقعه در ربیع الأول سال ۴۱ هجری رخ داد و بدین ترتیب سی سال خلافت بر منهاج نبوت با کناره گیری حضرت حسن از خلافت به پایان رسید. این سال را عام الجماعه / سال اتحاد و همبستگی مسلمانان نامیدند.

شخصیت معاویه

بی گمان شخصیت برجسته حضرت معاویه و زندگی درخشان ایشان در خدمت به اسلام خود از عوامل مهم موفقیت این صلح بود. فضایل و مناقب ایشان در موارد متعددی آمده است، از جمله:

- ایشان در شمار مجاهدان غزوه حنین بودند که این آیه درباره شان نازل شد: «ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنوداً لم تروها» [توبه: ۲۶]. پس سکینه الهی در غزوه حنین نصیب حضرت معاویه نیز شد. - رسول الله - صلی الله علیه وسلم - بارها برای معاویه دعا فرمودند: «اللهم اجعله هادياً

نشده و غالباً ساخته و پرداخته تاریخ‌نگاران مغرض در عهد عباسی و پس از آن است. از نظر اجتماعی و سیاسی نیز هیچ حاکمی با چنین کاری اذهان عمومی را علیه خود نمی‌شوراند.

حضرت حسن و حسین پس از صلح با حضرت معاویه، با رضایت و خشنودی با ایشان بیعت کردند و ایشان را به‌عنوان خلیفه و ولی امر مسلمین پذیرفتند. پس از مصالحت و بیعت حضرت حسن، عده‌ای که از صلح ناراضی بودند، خطاب به ایشان گفتند: «السَّلامُ علیکم یا مدل المؤمنین!» سلام بر تو ای ذلیل‌کننده مؤمنان. ایشان در جواب فرمود: این‌گونه نگوئید من خوارکننده مؤمنین نیستم بلکه من دوست نداشتم به‌خاطر ملک و زمامداری خون مسلمانان ریخته شود. (محمّدنافع، سیرت معاویه: ۳۳۳/۱) و در روایتی آمده است که فرمود: این‌گونه نگوئید، زیرا از پدرم شنیدم که فرمود: ایامی نمی‌گذرد که معاویه زمامدار می‌شود. از آن وقت فهمیدم که این کار صورت خواهد گرفت؛ لذا نخواستم از جنگ میان من و او خون مسلمانان بیش از این ریخته شود. (صلابی، الحسن بن علی بن ابی‌طالب: ۳۵۵)

ملا باقر مجلسی نیز در «جلاء‌العیون» آورده است: چون حضرت امام حسن با معاویه صلح کرد مردم به خدمت آن‌حضرت آمدند بعضی ملامت کردند او را به بیعت معاویه. حضرت فرمود: وای بر شما نمی‌دانید که من چه کار کرده‌ام برای شما، به‌خدا سوگند که آنچه که من کرده‌ام بهتر است از برای شیعیان من از آنچه آفتاب بر آن طالع می‌گردد. (همان: ۳۳۵/۱). به نقل از جلاء‌العیون: ۲۹۰) امام محمّدباقر نیز صلح حسن را برای اُمت از دنیا و مافیها بهتر دانسته است. (همان)

از اوّلین نتایج صلح می‌توان به آغاز دور جدید فتوحات اسلامی و رسیدن دعوت اسلامی به سرزمین‌های جدیدی از جمله به مغرب (مراکش) در غرب، و سجستان، خراسان و ماوراءالنهر در شرق، و فرصت یافتن دولت اسلامی برای مبارزه با فتنه خوارج اشاره کرد.

حضرت حسن پس از کناره‌گیری از منصب خلافت، همراه یاران و خویشاوندانش به مدینه منوره بازگشت و تا آخرین روزهای زندگی در آن‌جا اقامت داشت. مدینه منوره در این روزها از التهابات سیاسی دور بود و با حضور شمار قابل توجهی از علمای صحابه

فی معرفة الأئمة، علی بن عیسی اربیلی: ۱۴۵/۲، چاپ تبریز)

استفاده از تعبیر «خلفای راشدین صالحین» توسط حضرت حسن، نشانه توقیر و احترام ویژه ایشان نسبت به خلفای راشدین و تأیید حقانیت خلافت و عملکرد آنان است.

شرط دوم: اموالی که به بنی‌عبدالمطلب تعلق دارد از آنان گرفته نشود. این مطلب از روایت صحیح بخاری نیز ثابت است و ذکری از درخواست اموال جدید از حضرت معاویه در شروط صلح نیست.

شرط سوم: جلوگیری از ریختن خون مردم و اعلان عفو عمومی برای تمام طرف‌های درگیر. در روایت بخاری آمده است که حضرت حسن فرمود: «وَأَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَائَتْ فِي دِمَائِهَا، فَكَفَّلَ الْوَفْدَ لِلْحَسَنِ الْعَفْوَ لِلْجَمِيعِ فِيمَا أَصَابُوا مِنَ الدِّمَاءِ». (بخاری، کتاب‌الصلح: ۹۶۳/۲)

این شرط همان فتح بزرگی است که با این صلح به دست آمد و به خونریزی‌هایی که پس از شهادت حضرت عثمان -رضی‌الله‌عنه- به راه افتاده بود، پایان داد، و پس از آن حرکت فاتحانه مجاهدان اسلام در شرق و غرب آغاز شد.

شرط چهارم: تعیین خلیفه پس از ایشان به صورت شورا بین مسلمانان باشد. این شرط تصریحی است بر عدم وجود نص بر خلافت یا امامت حضرت علی و حسن و حسین و بقیه اهل بیت. بعضی‌ها گفته‌اند که حضرت حسن خواهان ولایت‌عهدی و به دست گرفتن حکومت پس از معاویه شد که این مطلب با انگیزه صلح و نیز با روایات دیگر معارض است. ابن‌اعثم در این خصوص از حضرت حسن -رضی‌الله‌عنه- روایت می‌کند که ایشان فرمود: «أَمَا وَلَايَةَ الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ، فَمَا أَنَا بِالرَّاعِبِ فِي ذَلِكَ، وَلَوْ أُرِدْتُ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ أَسْلَمْهُ» (صلابی، الحسن بن علی بن ابی‌طالب: ۳۶۹). به نقل از الفتوح: ۲۹۳/۴؛ درباره ولایت‌عهدی [و به دست گرفتن حکومت] پس از معاویه، هرگز بنده رغبتی به آن ندارم و اگر چنین رغبتی می‌داشتم هیچ‌گاه خلافت را تسلیم ایشان نمی‌کردم.

در بعضی کتب تاریخی شرط دیگری ذکر شده است مبنی بر اینکه در ملاء عام و بر سر منابر به سیدنا علی -رضی‌الله‌عنه- ناسزا گفته نشود. مبنای این شرط خودساخته، ادعای دروغین دشنام و ناسزاگویی علنی به سیدنا علی در زمان حضرت معاویه است؛ امری که از هیچ روایت صحیح و معتبری ثابت

مهدیاً و اهد به» [سنن ترمذی]؛ پرودگارا او را هدایت‌کننده و هدایت‌یافته بگردان و به وسیله او [دیگران را] هدایت نما. و نیز دعا کردند: «اللهم علم معاویه الكتاب والحساب وقه العذاب»؛ خداوندا به معاویه کتاب و حساب بیاموز و او را از عذاب نجات بده. و نیز فرمودند: «اولین لشکریانی که از میان اُمت من در دریا بجنگند، مستحق جنت‌اند». و اولین لشکری که برای جهاد با دشمنان اسلام در دریا اقدام کرد، فرماندهیش با حضرت معاویه بود. (صلابی، الحسن بن علی بن ابی‌طالب: ۳۵۲-۳۵۳)

- حضرت عبدالله بن عباس، معاویه را فقیه برشمرد. عبدالله بن مبارک فرمود: معاویه در نزد ما محل امتحان است هر کس را دیدیم به معاویه با دیده نارضایتی می‌نگرد او را به بدبینی نسبت به تمام صحابه متهم می‌کنیم. حضرت علی ابن ابی‌طالب فرمود: امارت معاویه را ناپسند ندانید به خدا قسم وقتی او را از دست دهید خواهید دید که سرها از بدن‌ها مانند حنظل جدا می‌شود. (همان: ۳۵۵) حضرت عمر وقتی معاویه را والی شام کرد، فرمود: از معاویه جز به خیر یاد نکنید. و ابن تیمیه می‌گوید: علما اتفاق نظر دارند که معاویه برترین پادشاهان این اُمت است؛ زیرا چهار خلیفه قبل از ایشان خلفای رسول‌الله بودند و او اولین پادشاه مسلمانان بود و پادشاهی‌اش پادشاهی توأم با رحمت [برای اُمت] بود.

شروط صلح

در کتب معتبر حدیث و تاریخ به شروط اساسی صلح اشاره شده است که عبارت‌اند از:

شرط اوّل: عمل به کتاب الله و سنت رسول الله -صلی‌الله‌علیه و سلم- و سیرت خلفای راشدین؛ این شرط در کتب تاریخی اهل سنت و کتب شیعه از جمله الأخبار الطوال دینوری و تاریخ یعقوبی ذکر شده است. (محمّدنافع، سیرت امیر معاویه: ۳۱۶/۱ و ۳۱۸، به

نقل از الأخبار دینوری: ۲۱۸، و تاریخ یعقوبی: ۲۱۵/۲)

در کشف‌الغمه اربیلی نیز متن صلح‌نامه چنین آمده است: «هذا ما صالح عليه الحسن بن علی بن ابی‌طالب معاویه بن ابی‌سفیان صالحه علی أن یسلم إلیه ولایة أمر المسلمین علی أن یعمل فیهم بکتاب الله تعالی و سنته رسوله و سیرة الخلفاء الراشدين الصالحين». (محمّدنافع، سیرت معاویه: ۳۱۹/۱-۳۲۰، به نقل از کشف‌الغمة

و شاگردان آنان از تابعین، فضای تعلیم و تعلم و عبادت و تزکیه بر آن حاکم بود. حضور شخصیت‌های علمی برجسته‌ای در مدینه منوره، همچون عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس، ابوهریره، ابوسعید خدری و جابر بن عبدالله رضی الله عنهم که تمام همت و تلاششان مصروف روایت و ترویج احادیث نبوی، تفسیر قرآن و استنباط احکام فقهی بود، مدینه را به مرکز توجه و رفت‌وآمد جویندگان علم و معرفت تبدیل کرده بود. (صلابی، الحسن بن علی بن ابی‌طالب: ۳۹۵-۳۹۶)

حادثه وفات

عمران بن عبدالله بن طلحه روایت می‌کند حضرت حسن بن علی در خواب دید که بین دو چشمش آیه «قل هو الله أحد» نوشته شده است. سعید بن مسیب از آن به وفات ایشان تعبیر کرد. پس از آن، ایشان چند روزی بیشتر زنده نماندند. (البدایه والنهایه: ۴۹/۸)

در روایات آمده است که وفات حضرت حسن - رضی الله عنه - در پی خوراندن زهر به ایشان اتفاق افتاده است؛ اما این که این زهر خوراندن توسط چه کسی و با چه انگیزه‌ای صورت گرفته است، در حاله‌ای از ابهام قرار دارد. صحت روایات تاریخی‌ای که این اقدام را متوجه حضرت معاویه و یزید می‌کند، ثابت نیست. قاضی ابن عربی در العواصم من القواصم، ابن تیمیه در منهاج السنه، ذهبی در تاریخ الاسلام، ابن کثیر در البدایه والنهایه و ابن خلدون در تاریخش این مسئله را رد کرده و گفته‌اند: سند معتبری برای اثبات این مسئله وجود ندارد. (صلابی، الحسن بن علی بن ابی‌طالب: ۴۰۰-۴۰۱) عقلاً و منطقی این اتهام می‌تواند متوجه کسانی باشد که از موضع صلح طلبانه حضرت حسن - رضی الله عنه - آسیب دیدند و به اهداف خود نرسیدند، از آن جمله می‌توان از آشوب‌طلبان سبایی و کج‌اندیشان خوارج نام برد که پیش از این حضرت حسن را زخمی کردند و پدر ایشان را به شهادت رساندند. (همان: ۴۰۲-۴۰۳)

در مورد سال وفات حضرت حسن - رضی الله عنه - چند روایت وجود دارد که راجح‌ترین آنها سال ۵۱ هجری است. به هنگام وفات سن ایشان ۴۸ سال بود و پیکر مبارک ایشان در قبرستان بقیع دفن گردید.

همسران و فرزندان

در باره تعداد همسران ایشان روایات ضعیف و غیرقابل اعتماد بسیاری در کتاب‌های تاریخی ذکر شده است که بیشتر به افسانه شبیه است تا حقیقت. عده‌ای هفتاد، عده‌ای نود، عده‌ای دویست و پنجاه و عده‌ای تا سیصد همسر را به ایشان نسبت داده‌اند، اما هیچ یک از این روایات با سند صحیح و معتبری ثابت نشده است و مطالبی که از این روایات ثابت می‌شود هرگز با مقام بلند و شامخ سرور جوانان بهشت هم‌خوانی ندارد و به نوعی طعن در شخصیت ایشان است. البته تعدد همسر در آن عصر رایج بوده است و حضرت حسن در طول زندگی تقریباً ده زن و یا کمی بیش از این را به همسری گرفته است، و هم‌زمان بیش از چهار زن در نکاح ایشان نبوده است. از آن جمله می‌توان از خوله بنت منظور فرزیه، جعه بنت اشعث، عایشه خثعمیه، أم اسحاق بنت طلحه بن عبدالله تمیمی، أم بشیر بنت ابی مسعود انصاری، هند بنت عبدالرحمن بن ابی بکر، أم عبدالله بنت الشلیل و چند زن دیگر نام برد.

ایشان از این تعداد همسر، صاحب ۲۲ فرزند پسر و دختر شدند که این تعداد از مجموع این ازدواج‌ها طبیعی بود، و اگر آن تعداد افسانه‌ای همسران ایشان صحت می‌داشت تبعاً باید تعداد فرزندانشان چندین برابر این عدد می‌بود. (همان: ۲۸-۲۳)

اسامی تعدادی از فرزندان ایشان عبارت است از: زید، طلحه، حسن مثنی، قاسم، ابوبکر، عبدالله، عمرو، عبدالرحمان، عمر، حسین، محمد، یعقوب، اسماعیل، حمزه، جعفر، عقیل و أم حسین. نسل حضرت حسن فقط از زید و حسن مثنی باقی ماند و از بقیه اولادش فرزندی به یادگار نماند. چند تا از پسران حضرت حسن در فاجعه دردناک کربلا همراه عمویشان حضرت حسین - رضی الله عنه - به شهادت رسیدند.

صفات و ویژگی‌های اخلاقی

حضرت حسن عالمی برجسته و خطیبی توانا بود و فصاحت و خطابت را از پدرش به ارث برده بود. از عابدترین و خداترس‌ترین مردمان روزگار بود. وقتی وضو می‌گرفت و آماده نماز می‌شد رنگش تغییر می‌کرد. از او پرسیدند: این چه حالی است که به شما دست می‌دهد؟ فرمود: شایسته است کسی

که می‌خواهد در بارگاه پروردگار صاحب عرش عظیم حاضر شود رنگش تغییر کند. وی بسیار حج می‌کرد. عبدالله بن عباس می‌گوید: بسیار پشیمانم از اینکه در جوانی پیاده به حج نرفتم، حسن بن علی ۲۵ بار پیاده حج کرد در حالی که اسب‌های اصیل عربی در اختیارش بود. او مالش را سه بار با خدا تقسیم کرد (یعنی سه بار نصف دارایش را در راه خدا انفاق کرد). سکوتش بسیار بود و زهد و تقوایش در قضیه کناره‌گیری از خلافت به خوبی ثابت شد. وی از سخی‌ترین و بخشنده‌ترین انسان‌های زمان خویش بود؛ هیچ سائلی از نزد او دست خالی باز نمی‌گشت. (همان: ۲۱۳)

هر روز بعد از نماز صبح در مسجدالنبی در محل ادای نمازش می‌نشست و تا طلوع خورشید به ذکر الهی مشغول می‌شد. سپس عده‌ای از بزرگان قوم با او می‌نشستند و به گفت‌وگو می‌پرداختند. پس از آن به خانه‌های أمهات المؤمنین سر می‌زد و جوایز احوال آنان می‌شد و مورد پذیرایی آنان قرار می‌گرفت و آن‌گاه به منزل خویش می‌رفت. (البدایه و النهایه: ۴۰/۸)

ایشان دارای صفاتی چون ایمان قوی، یقین استوار، علم وافر، صداقت، شجاعت، مروت، زهد، تواضع، ایثارگری، خیرخواهی، نصیحت‌پذیری، حلم و صبر، علو همت، هوشیاری، اراده قوی، عدالت‌منشی و صفات زیبایی دیگری بود که به او شایستگی رهبری و سیادت می‌داد. حضرت حسن مجتبی - رضی الله عنه - با برخورداری از این صفات عالی توانست بزرگ‌ترین پروژه اصلاحی تاریخ اسلام را عملی کند و با به جان خریدن عواقب آن، پیام‌آور صلح و امنیت و اتحاد و همبستگی برای امت اسلامی باشد. ■

منابع

۱. ابن‌سعد؛ طبقات؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴.
۲. ابن‌کثیر، أبو الفداء اسماعیل؛ البدایه و النهایه؛ الطبعة الأولى، دمشق - بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۲۸هـ / ۲۰۰۷م.
۳. صلابی، علی محمد محمد؛ خامس الخلفاء الراشدين أمير المؤمنين الحسن بن علی بن ابی‌طالب؛ الطبعة الرابعة، دمشق - بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۲۷هـ / ۲۰۰۶م.
۴. عسقلانی، ابن حجر؛ فتح الباری؛ ریاض: دارالسلام - دمشق: دار الفیحاء، ۱۴۱۸هـ / ۱۹۹۷م.
۵. محمدنافع؛ سیرت حضرت امیر معاویه؛ لاهور: دارالکتب، ۲۰۰۷م.
۶. ندوی، سید ابوالحسن علی؛ المرتضی؛ زاهدان: فاروق اعظم، ۱۳۸۵.